

اقتصاد کینز و اقتصاد نهادگرا قرابت‌های فلسفی، نظری و عملی

محمود مشهدی‌احمد*

دکترای اقتصاد

mashhadiahmad@hotmail.com

محمود متوسلی

استاد دانشکده‌ی اقتصاد دانشگاه تهران

motavaselim@gmail.com

علی طیب‌نیا

دانشیار دانشکده‌ی اقتصاد دانشگاه تهران

taiebni@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۸۹/۱/۹ تاریخ پذیرش: ۹۱/۸/۲۳

چکیده

اقتصاد نهادگرا بعد از چند دهه‌ی پرفروغ، در اواخر دهه‌ی ۱۹۳۰ میلادی شروع به افول کرد و تا حد زیادی کم فروغ شد. در تاریخ عقاید اقتصادی، برای این رخداد دلایل گوناگونی مطرح شده است. برخی معتقدند که طلوع کینز موجب این غروب زود هنگام نهادگرایی شده است. اما، آیا واقعاً اندیشه‌های کینز موجب این افول بوده است؟ به نظر می‌رسد، برای آن که یک اندیشه، عرصه‌های فکری را از اندیشه‌های دیگر برآید، باید تفاوت‌های بنیادین فلسفی و نظری و عملی با آن‌ها داشته باشد، حال آیا می‌توان رد چنین تفاوت‌هایی را بین اندیشه‌های کینز و نهادگرایان یافت؟ این‌ها پرسش‌هایی هستند که تلاش می‌شود در این مقاله به آن‌ها پرداخته شود. برای این منظور، نشان خواهیم داد که بین اقتصاد کینز و اقتصاد نهادگرا در سه سطح فلسفی، نظری و عملی شباهت‌های غیرقابل انکاری وجود دارد.

طبقه‌بندی JEL: B22, B15

کلید واژه: اقتصاد کینز، اقتصاد نهادگرا، اقتصاد مرسوم، عدم اطمینان، معرفت‌شناسی،

نظریه‌ی عمومی

کینز در ظرف مردمان نابینا الماس قرارداد، اما آن‌ها
وقتی الماس را لمس کردند ارزش آن را دریافتند، چون
فقط سکه را تشخیص می‌دادند. لذا، الماس را دور انداختند.
(نیل، ۱۹۹۱)

۱- مقدمه

اقتصاد نهادگرا بعد از چند دهه‌ی پرفروغ، در اواخر دهه‌ی ۱۹۳۰ میلادی شروع به افول کرد و تا حد زیادی کم فروغ شد. برای این رخداد دلایل گوناگونی مطرح شده است (رجوع شود به راترفورد ۲۰۰۱، صص ۱۸۲-۱۸۵؛ ۲۰۰۰، صص ۲۹۸-۳۰۰؛ وهاجسون، ۱۹۹۸، ص ۱۶۷). در میان دلایل کم فروغ شدن نهادگرایی برخی بر ظهور اقتصاد کینزی تأکید دارند و معتقدند که طلوع کینز موجب شده است نهادگرایی در محاق قرار گیرد. نکته‌ای که در این مقاله قصد داریم آن را نشان دهیم این است که شاید اقتصاد کینزی موجب افول نهادگرایی شده باشد، اما اندیشه‌های اصیل کینز منشأ این مسئله نبوده است. بحث ما به این نکته اشاره دارد که اندیشه‌های کینز باید موجب تقویت نهادگرایی می‌شد و نه تضعیف آن. نتیجه‌ی منطقی این بحث آن است که اقتصاد کینز^۱ متفاوت از اقتصاد کینزی^۲ است که اندیشمندان لیبرال هم عصر کینز آن را شرح و بسط داده‌اند.

از آن‌جایی که در این مقاله، ضمن اشاره به دگراندیش (هترودکس) بودن اندیشه‌های کینز، قصد داریم نشان دهیم که او از نظر فلسفی، نظری و عملی قربت‌های انکارناپذیری با اندیشمندان نهادگرا داشته است. بنابراین، بحث خود را با مروری مختصر بر آرای کینز و اشارات روشن خود او بر جدایی اندیشه‌هایش از ارتدوکس اقتصادی آغاز می‌کنیم.

۲- کینز: فرزند ناخلف

پیشینیان کینز و آن دسته از اقتصاددانانی که کینز تحت تعالیم آن‌ها بوده است به عواملی اعتقاد داشته‌اند که، طبق باور آن‌ها، در تعاملی خودکار با یکدیگر نظام اقتصادی

1- Economics of Keynes.

2- Keynesian Economics.

جامعه را در سلامت کامل به پیش می‌برند. آن‌ها معتقدند که بیش‌ترین رفاه اجتماعی از طریق عملکرد مکانیسم قیمت‌ها بدون مداخله‌ی دولت و طبق هدایت شگفت‌آور دست نامرئی آدام اسمیت حاصل خواهد شد. در مورد عدالت اجتماعی نیز، آن‌ها بر این باور هستند که آن به طور خودکار حاصل خواهد شد، چرا که هر عامل تولید به اندازه‌ی تولید نهایی خود، درآمد دریافت خواهد کرد، یعنی به اندازه‌ی آن که شایستگی آن را دارد (میلر، ۲۰۰۳). برای رشد و رونق اقتصادی نیز تنها کافی است اجازه دهیم تجارت به کار خود مشغول باشد، چرا که تجارت همه‌ی کارها را انجام و نظام بازار به خوبی به این پرسش‌ها پاسخ خواهد داد که "چه چیز، چگونه، و برای چه کسی" (پل ساموئلسون، ۱۳۴۳، لیارد و والترز، ۱۳۷۷) تولید شود. قوانین حاکم بر بازار اطمینان می‌دهند که عمل تولید، تحت حاکمیت مصرف‌کننده، به میزان کافی کالاهای مورد نیاز جامعه را تولید خواهد کرد و در این میان، قدرت بلامنازع رقابت، عاملان اقتصادی را به سمت کاراترین بهره‌گیری از عوامل هدایت خواهد کرد. در حقیقت "منافع شخصی" و "رقابت" دو نیرویی بوده‌اند که همه‌ی فعالیت‌های اقتصادی را هدایت و سطح محصول، سرمایه‌گذاری و اشتغال را در بهترین وضعیت ممکن حفظ کرده‌اند. مطابق این سیستم نظری، اختلال در نظام اقتصادی هیچ معنایی ندارد، و آشفتگی‌ها همگی موقتی هستند و به سرعت برطرف می‌شوند.

قصه این چنین پیش می‌رفت، که ناگهان واقعیت سر ناسازگاری گذاشت و رکود بزرگ دهه‌ی ۱۹۳۰ رخ داد، فاجعه‌ای که مشخص کرد آموزه‌های دکتربین لسه‌فر (یا آزادی کسب و کار) تا چه اندازه ناکارآمد هستند. بی‌جهت نیست که کینز روی انتقاد خود را به این دکتربین کرده و می‌گوید، "جهت اصلی انتقاد من به طرف عدم کفایت بنیان‌های نظری دکتربین لسه‌فر است، دکتربینی که در سایه‌ی آن بزرگ شدم و سال‌ها آن را تدریس کردم" (کینز، ۱۹۷۳، ۳۳۹). اساس این دکتربین بر این اندیشه استوار بوده است که تعاملات مبتنی بر هماهنگی منافع میان عوامل اقتصادی و رفتار خود تعدیل‌کننده و خود تنظیم‌کننده‌ی پدیده‌ها و متغیرهای مهم اقتصادی (قیمت‌ها، نرخ بهره، سرمایه‌گذاری، مصرف، پس‌انداز، تولید، و الخ) نیاز به هر نوع کنترل و مداخله‌ای را برطرف می‌کند و این‌گونه مداخلات تنها موجب آشفتگی و برهم خوردن نظم اقتصادی خواهد شد. البته کینز قبل از انتشار کتاب نظریه‌ی عمومی در سال ۱۹۳۶ به این اندیشه پشت کرده و "پایان اقتصاد بی‌مداخله را اعلام کرده بود. لوید جرج رهبر، حزب لیبرال در انتخابات ۱۹۲۹، برنامه‌ی خود را انتقال از هرج و مرج اقتصادی به نظامی که

بتواند نیروهای اقتصادی را کنترل کند، به آن جهت بدهد و به نفع ثبات و عدالت اجتماعی کار کند، اعلام کرده و کینز با آن موافق بود" (رئیس دانا، ۱۳۸۳، ص ۱۵۸).

در حقیقت، کینز همانند نهادگرایان، "فرزند نیاز عصر خود بود"، و وقتی دید که اقتصاد ارتدوکس برای پرداختن به مسئله‌ی روزگار او ناکارآمد است در برابر آن قد علم کرد و مسیر خود را از آن جدا ساخت. او برای جدایی خود دو دلیل مهم ارائه می‌کند که شباهت‌های قابل توجهی به برخی از بحث‌های ویلن دارد:

۱. نظریه‌ی اقتصادی فرض می‌کند که ما آینده دانش [کاملی] از داریم، از نوعی که تقریباً متفاوت از دانشی است که ما واقعاً داریم. این عقلایی‌سازی غلط از مسیر حساب [ذلت و درد] بنتهامی پیروی می‌کند. فرضیه‌ی مربوط به آینده‌ی قابل محاسبه به تفسیر نادرستی از اصول رفتار (که نیازهای روزمره ما را مجبور به پذیرش آن‌ها می‌کند)، و کم‌تر از واقع برآورد کردن عوامل پنهانی هم‌چون شک مطلق، عدم اطمینان، بیم و امید، منتهی می‌شود (کینز، ۱۹۳۷، ص ۲۲۲).

۲. غفلت از نیاز به یک نظریه در خصوص عرضه و تقاضای کل، در صورتی که چنین نظریه‌ای ضرورت دارد (کینز، ۱۹۳۷، ص ۲۲۳).

در حقیقت کینز تفاوت دوم خود با نظریه‌ی مرسوم را در این باور آشکار اقتصاد ارتدوکس می‌داند که، آن‌ها برای ارائه‌ی نظریه‌ای در خصوص عرضه و تقاضای کل ضرورتی قائل نیستند (همان، ص ۲۱۹). از نظر کینز این مسئله سبب شده بود که اقتصاددانان مرسوم درک درستی از رابطه‌ی متغیرهای کلان اقتصادی نداشته باشند. این اختلافات در بینش، که خاستگاه آن‌ها به طور عمده عدم تطابق نظریه‌ها با واقعیت‌های قابل مشاهده بود، موجب شد که کینز به مانند نهادگرایان بینش اقتصادی خود را بر یک بنیان معرفت‌شناختی اساساً متفاوت بنا نهاد. (واین‌تروب، ۱۹۷۵).

۳- شباهت‌های فلسفی

یکی از مقولات برجسته‌ای که کینز تأکید ویژه‌ای بر آن داشته، بحث نااطمینانی یا عدم اطمینان است، بحثی که به واسطه‌ی عدم امکان صوری‌سازی آن اقتصاددانان کینزی به شدت از آن غفلت کرده‌اند. به تعبیری می‌توان گفت که بنیان معرفت‌شناختی کینز بر روی عدم اطمینان استوار است. کینز مبانی این بحث را در رساله‌ی *احتمال* (۱۹۲۱) خود مطرح و بعدها در *نظریه‌ی عمومی* (۱۹۳۶) به شدت از آن استفاده کرده است.

از نظر کینز اطمینان تنها در خور آن قضایایی است که شواهد مرتبط با آن‌ها از اطمینان برخوردار است و برای آن‌ها پیوند منطقی بین شواهد و قضایا از نوع ضروری وجود داشته باشد. اما، حالت کلی حالت عدم اطمینان است.

برای عینی‌تر شدن بحث اجازه دهید از کتاب نظریه‌ی عمومی کینز بهره بگیریم. کینز پس از آن که نشان می‌دهد میزان سرمایه‌گذاری بستگی به رابطه‌ی بین نرخ بهره و کارایی نهایی سرمایه دارد، این بحث را مطرح می‌کند که کارایی نهایی سرمایه‌ی خود بستگی به قیمت عرضه‌ی دارایی سرمایه‌ای و عایدی آتی آن دارد (کینز، ۱۹۷۳، ص ۱۴۷).

یکی از مواردی که در آن می‌توان تأکید کینز بر روی مفهوم عدم اطمینان را مشاهده کرد بحث انتظارات مربوط به عایدی آتی کالاهای سرمایه‌ای می‌باشد. او معتقد است که این عایدی‌ها "تا حدودی مبتنی بر واقعیاتی هستند که می‌توان آن‌ها را کمابیش از روی اطمینان شناخته شده فرض کرد، و تا حدودی نیز مبتنی بر حوادثی هستند که تنها می‌توان با اعتماد نسبی آن‌ها را پیش‌بینی کرد. در میان گروه اول می‌توان از ذخیره‌ی موجود انواع دارایی‌های سرمایه‌ای و موجودی دارایی‌های سرمایه‌ای در کل و شدت تقاضای مصرف‌کنندگان موجود برای کالاهایی که تولید کارای آن‌ها نیاز به مشارکت نسبتاً بیش‌تر سرمایه دارد نام برد [که بی‌شک دانش ما در خصوص قیمت، میزان و غیره‌ی این مقولات تا حد زیادی از نوع یقینی است]. در میان گروه دوم می‌توان از تغییرات آتی در نوع و میزان دارایی‌های سرمایه‌ای و تغییرات مربوط به سلايق مصرف‌کنندگان، شدت تقاضای مؤثر^۱ در طول عمر سرمایه‌گذاری مورد نظر و تغییرات واحد دستمزد پولی (تغییراتی که ممکن است در طول عمر سرمایه‌گذاری مورد نظر رخ دهد) نام برد [که بی‌شک دانش ما در خصوص این مقولات با عدم اطمینان همراه است]" (کینز، ۱۹۷۳، ص ۱۴۷).

سپس کینز بحث خود را این چنین پیش می‌برد: "در شکل‌گیری انتظاراتمان، دادن وزن زیاد به مقولاتی که بسیار نامطمئن هستند، اقدامی احمقانه است. بنابراین منطقی است که تا حد زیادی توسط واقعیتهایی هدایت شویم که تا حدودی نسبت به آن‌ها اعتماد داریم، حتی اگر آن مقولات نسبت به مقولاتی که دانش ما در خصوص آن‌ها مبهم و ناچیز است، ربط کم‌تری به موضوع داشته باشند" (همان، ص ۱۴۸).

این ایده‌ای است که کینز سال بعد از چاپ کتاب نظریه‌ی عمومی در سال ۱۹۳۶، یعنی در سال ۱۹۳۷ در یک مقاله با عنوان نظریه‌ی عمومی اشتغال آن را بسط می‌دهد.

او معتقد است که در خصوص مقولات نامطمئن (هم‌چون وقوع جنگ، قیمت یک کالا برای ۲۰ سال آینده و الخ) هیچ مبنای علمی که براساس آن بتوان احتمال قابل محاسبه‌ای را (از هر نوع) بیان داشت وجود ندارد. با وجود این، ضرورت کنش و تصمیم‌گیری، ما را مجبور می‌کند که بهترین تلاش‌هایمان را برای این واقعیت آزردهنده انجام دهیم. حال پرسش این است که تحت چنین شرایطی ما چگونه رفتار خود را مدیریت می‌کنیم. کینز در سال ۱۹۳۷ برای رویارویی با این عدم اطمینان سه تکنیک را بیان می‌دارد که در این‌جا بنا به محدودیت فضا و به دلیل ارتباط بیش‌تر، تکنیک سوم را بیان می‌کنیم:

"از آن‌جا که می‌دانیم که قضاوت‌های فردی ما بی‌ارزش است، لذا تلاش می‌کنیم از قضاوت بقیه‌ی دنیا، که احتمالاً آگاهانه‌تر است، کمک بگیریم. یعنی تلاش می‌کنیم که از رفتار اکثریت یا متوسط جامعه، پیروی کنیم. روان‌شناسی جامعه‌ای از افراد که هر یک از آن‌ها در حال تلاش برای کپی کردن [رفتار] دیگران است ما را به آن چیزی هدایت می‌کند که آن را قضاوت مبتنی بر رسوم^۱ می‌نامیم" (کینز، ۱۹۳۷، ص ۲۱۴).

این‌جا یکی از آن‌جایی است که می‌توان به شباهت‌های نسبی کینز و نهادگرایان پی برد. در حقیقت گزاره‌ی فوق که از نظر کینز یکی از اصول مورد استفاده در ساخت یک نظریه‌ی علمی درخصوص آینده است، یکی از وجوه مشترک مبانی معرفت‌شناختی او و نهادگرایان می‌باشد. نهادگرایان، به ویژه ویلن (۱۸۹۸، ۱۹۰۹ و ۱۳۸۳)، بر این‌که دانش ما بر رسوم و عادات اتکا دارند و این‌که رسوم و عادات عملاً مبنای عمل ما هستند، تأکید فراوانی دارند. و همان‌طور که در بالا مشاهده کردیم، این چیزی است که کینز در معرفت‌شناسی خود که مبتنی بر مفهوم عدم اطمینان است، مفهومی که هنوز هم جای خالی آن در مفاهیم جریان اصلی به شدت احساس می‌شود، به آن می‌رسد. به بیان دیگر، از نظر کینز، به دلیل محدودیت‌های موجود، استدلال در کل، نیاز به منطق معمولی دارد. اما منطق معمولی فاقد ظرفیت‌های برهانی منطق صوری ریاضیاتی است، از این رو بر راهبردهای جایگزین و غیربرهانی اتکا می‌شود، یعنی بر مقولاتی هم‌چون رسوم و عادات فکری (داو، ۱۹۹۵).

هم‌چنین، بحث عدم اطمینان کینز دلالت‌های مشابهی با رویکرد تکاملی ویلن دارد. آن‌چنان‌که ویلن بحث خود را تبیین می‌کند، یکی از ویژگی‌های این رویکرد، غیرغایت‌شناسانه بودن آن می‌باشد، یعنی شروع از نقطه‌ای مشخص به پایانی نامشخص.

این رویکرد و بلن موجب نفی رویکرد تعادلی و ایستای اقتصاد مرسوم می‌شود. از سوی دیگر، رویکرد کینز نیز سبب می‌شود که سیستم آن غیرتعادلی و پویا شود. یکی از نکات مورد تأکید مورخان اقتصادی آن است که اندیشه‌های پویا و غیرتعادلی اقتصاددانان نهادگرا تحت تأثیر فضای فکری خلق شده توسط هگل، مارکس، داروین، اسپنسر، پیرس، جیمز و دیویی بوده است. (گروچی، ۱۹۴۸).

به عقیده‌ی گروچی، پیرس برای آن‌که بتواند یک چارچوب فکری برای تبیین تنوع و نامانایی واقعیتهای فراهم آورد و به این مقولات در مقایسه با مانایی و یک شکل بودن اولویت بدهد، ناگزیر به معکوس کردن بینش سنتی مبتنی بر تفکرات نیوتنی شده است. یکی از اقدامات پیرس آن بوده است که به مانند کینز دنیای مطمئن و آرام متفکران کلاسیک را با بیم‌ها و امیدها پر کند. در حقیقت پیرس، دنیای پر از مطلق‌های متفکران ارتدوکس را با دنیای پر از احتمالات خود جایگزین کرده است. احتمالات، به‌ویژه در حوزه‌ی علوم اجتماعی، در را به روی امکان تغییر یا نو شدن می‌گشاید، در حالی که قواعد جهان شمول و مطلق در را به روی تغییر می‌بندد.

یکی دیگر از این فلاسفه‌ی بزرگ، جان دیویی می‌باشد. یکی از مسائلی که مورد اذعان فلاسفه و روش‌شناسان اقتصادی می‌باشد، آن است که اقتصاد نهادگرا تا حد زیادی مبتنی بر فلسفه‌ی عملگرای دیویی است. برخی از اقتصاددانان (فاستر، ۱۹۹۱) معتقدند که نظریه‌ی عمومی کینز را نیز می‌توان یک مطالعه‌ی موردی از مفهوم روش‌شناسی علمی دیویی در نظر گرفت. یکی از یافته‌های جالب این گروه از اقتصاددانان آن است که دیویی، سال‌ها قبل از کینز، بخش قابل توجهی از زندگی خود را صرف کشف این موضوع کرده که چگونه می‌توان به هنگام وجود عدم اطمینان قضایای معناداری را پایه‌گذاری کرد.

از آن‌جا که عدم اطمینان نقشی کلیدی در مبانی معرفت‌شناختی و فلسفی کینز ایفا می‌کند تلاش کردیم به طور گسترده‌ای به آن و پیامدهای ضمنی آن در نظریه‌ی کینز بپردازیم و شباهت‌های آن را با مبانی فکری و فلسفی نهادگرایان نشان دهیم، اما علاوه بر موضوع عدم اطمینان مسائل دیگری نیز وجود دارد که در این‌جا به اجمال به آن‌ها اشاره می‌کنیم.

یکی از موضوعات مورد توجه در فلسفه علم، بحث دوگان‌هایی است که از آن‌ها با عنوان دوگان‌های حدی یاد می‌شود. یکی از ویژگی‌های رویکردهای محدود آن است که به طور معمول به یکی از طرفین این حدود پایبندی سفت و سختی نشان می‌دهند. برای مثال، یک جفت از این دوگان‌ها فردگرایی روش‌شناختی و کل‌گرایی روش‌شناختی

می‌باشد و اقتصاد جریان اصلی، پایبندی سفت و سختی به فردگرایی روش‌شناختی دارد، آن هم فردگرایی روش‌شناختی غلط. وبلن، در *نریزه‌ی کارورزی و وضعیت هنرهای صنعتی* به نکته‌ای اشاره می‌کند که به خوبی نشان می‌دهد تا چه حد بینش او نسبت به تعامل جزء و کل (فرد و جامعه) دقیق بوده است. "هیچ تردیدی نیست که هر حرکت متوالی در مسیر پیشرفت، چیزهای تازه، بهبود، اختراع، تعدیل، ابداعات مبتنی بر مهارت همگی توسط افراد ساخته می‌شوند و از تجربیات و ابتکار عمل فردی سرچشمه می‌گیرند، چرا که نسل‌های بشر تنها به صورت افراد زندگی می‌کنند" (وبلن، ۱۹۶۴، صص ۱۷۶-۱۷۷).

اما وبلن بحث را در این جا خاتمه نمی‌دهد تا تبیین پدیده‌های اجتماعی‌ای هم‌چون پیشرفت و غیره به افراد تقلیل نیابد. او بحث خود را این چنین ادامه می‌دهد، "اما همه‌ی حرکتهایی که بر این پایه شکل می‌گیرند توسط افرادی انجام می‌شوند که در جامعه ریشه دارند و در معرض نظم (دیسسیپلین) زندگی گروهی جامعه قرار دارند، زندگی به اجبار یک امر گروهی است" (همان).

در حقیقت، وبلن با طرح این موضوع خود را از خطای اقتصاددانان ارتدکس بری می‌کند و مانع از آن می‌شود که، تبیین پدیده‌های اجتماعی به افراد تقلیل یابد. البته، یکی از ویژگی‌های برجسته‌ی وبلن، آن بود که در تحلیل‌های خود اصالت را به‌طور کامل از فرد نمی‌گرفت. یعنی در تبیین پدیده‌های اجتماعی توجه دقیقی به نقش فرد داشت، به طوری که از ویژگی‌های برجسته‌ی او آن است که رابطه‌ی بین نهادها و فرد را دو سویه می‌دانست.

از این رو، می‌توان گفت که وبلن خود را گرفتار حالت‌های حدی دوگان فردگرایی و کل‌گرایی نکرده، اما به نظر می‌رسد که کینز نیز از این حالت‌های حدی پرهیز کرده است. هر چند ممکن است کینز با دقت نظر نهادگرایان به مسئله‌ی رابطه‌ی ساختار و فرد نپرداخته باشد، اما او در کتاب *نظریه‌ی عمومی خود نکته‌ای در خصوص سرمایه‌گذاری مطرح کرده است که نشان از جدایی او از بینش‌های فردگرایانه دارد، به طوری که می‌گوید:*

"غیرمحمتمل به نظر می‌رسد که تأثیر سیاست بانکی بر روی نرخ بهره بتواند به‌گونه‌ای باشد که به تنهایی نرخ بهینه‌ی سرمایه‌گذاری را تعیین کند، بنابراین من تصور می‌کنم که اجتماعی‌سازی به نسبت گسترده‌ی سرمایه‌گذاری تنها وسیله‌ای است که نزدیکی به اشتغال کامل را تضمین می‌کند؛ گرچه این اقدام به طور ضروری به معنای

نفی همه‌ی اشکال مصالحه و تمهیداتی که از طریق آن‌ها مقامات بخش عمومی با بخش خصوصی همکاری می‌کنند، نخواهد بود" (کینز، ۱۹۷۳، ص ۳۷۸).

اگر این فراز را در کنار تأکید او بر نقش رسوم و عادات فکری در هدایت کنش‌ها و تصمیمات فردی قرار دهیم، به خوبی پرهیز او از فردگرایی صرف مشخص خواهد شد. این جمله آن قدر می‌تواند خطرناک باشد که به اعتقاد برخی از منتقدان، "کینز در فلسفه‌ی اجتماعی خود، به ویژه هنگامی که اجتماعی کردن سرمایه‌گذاری را مطرح می‌کند، به طرف ایدئولوژی سوسیالیستی گرایش پیدا کرده است" (تفضلی، ۱۳۸۸، ص ۳۹۱). این موضوع زمانی اهمیت بیش‌تری پیدا می‌کند که بدانیم، او منشأ بیکاری را "فردگرایی کاپیتالیستی" معرفی کرده است (کینز، ۱۹۷۳، ص ۳۸۱).

موضوع دیگری که می‌توان به آن پرداخت به عقل‌گرایی، تجربه‌گرایی و شهودگرایی باز می‌گردد. در حقیقت، یکی از نکات مهم و قابل توجه دیگر در خصوص نهادگرایان و کینز آن است که نه تنها در دام اصالت عقل یا اصالت تجربه گرفتار نیامده‌اند، بلکه (به‌خصوص کینز)، حتی فراتر رفته و منکر نقش شهود در هدایت تحلیل‌های علمی‌شان نبوده‌اند (برای مثال، رجوع شود به غنی‌نژاد ۱۳۷۶). یکی از جنبه‌های مهم کینز و وبلن آن است که هر دوی آن‌ها شهودگرا بوده‌اند.

علاوه بر این، یکی از ویژگی‌های برجسته‌ی نهادگرایان، به ویژه افرادی هم‌چون میچل، به پیوند نظریه و عمل باز می‌گردد. در حقیقت نقش برجسته‌ی میچل در راه‌اندازی اداره‌ی تحقیقات ملی آمریکا (NBER) و تلاش‌های مثال‌زدنی او برای انجام مطالعات کمی شاهده‌ی بر این مدعاست. اما کارابلی (۱۹۸۸) معتقد است که کینز در رساله‌ی احتمال خود روشی را برگزید که تا آخر عمر خود آن را حفظ کرد. این روش پیوند بین نظریه و عمل است.

یکی دیگر از موضوعات روش‌شناختی که همواره محل جدل بوده، بحث بین استقرا و قیاس است. کینز برخلاف اقتصاددانان جریان اصلی که اعتقاد راسخی به قیاس دارند، به مانند نهادگرایان معتقد بود که استقرا می‌تواند نقش قابل توجهی در علوم انسانی داشته باشد (فاستر، ۱۹۹۱). هم‌چنین، برخلاف اقتصاددانان مرسوم که علم اقتصاد را علمی مجزا می‌دانند، کینز تلاش داشته هم‌چون کامنز، یکی دیگر از بنیان‌گذاران نهادگرایی، اقتصاد را با فلسفه‌ی اخلاق و سیاست آشتی دهد.

در این بخش از مقاله تلاش شده است قرابت‌های فلسفی و روش‌شناختی اقتصاد کینز با اقتصاد نهادگرا بیان شود. در ادامه به دو سطح دیگر تقسیم‌بندی خود، یعنی سطح نظری و سطح عملی پرداخته می‌شود.

۴- شباهت‌های نظری

الف) عرضه و تقاضای کل

پیش از این گفتیم که کینز یکی از دلایل انحراف خود از اقتصاد ارتدوکس را ادعای آن‌ها بر عدم ضرورت تحلیل عرضه و تقاضای کلان اقتصادی می‌دانست، در حالی که خود او معتقد به نظریه‌ای در خصوص عرضه و تقاضای کل بود. در حقیقت این مطلبی است که ویلن سال‌ها پیش از کینز ضرورت آن را تشخیص داده و دست به چنین تحلیلی زده بود. گرچه ممکن است رویکرد تحلیلی این دو اقتصاددان بزرگ تفاوت‌هایی با هم داشته باشد، اما نکته‌ی مهم در تأکید آن‌ها بر مفاهیم کلان اقتصادی برای رسیدن به درک درستی از کارکرد کلیت نظام اقتصادی است.

وقتی ویلن در اواخر قرن نوزدهم پا به عرصه‌ی دانشگاه‌های آمریکا گذاشت، متوجه شد که فضای دانشکده‌های اقتصاد آن روزگار به شدت تحت تأثیر تحلیل‌های خرد اقتصاد رقابتی هستند. حقیقتی که در بیش‌تر کتب تاریخ اندیشه‌های اقتصادی می‌توان به خوبی مشاهده کرد آن است که دو کتاب مهم برای چندین دهه کتاب درسی دانشگاه‌های دنیا بوده‌اند. یکی کتاب اقتصاد سیاسی جان استوارت میل و دیگری کتاب اصول علم اقتصاد مارشال، البته بعدها این نقش را کتاب اصول علم اقتصاد پل ساموئلسون به عهده گرفته است.

به هر حال، در آن زمان دانشگاه‌های اقتصاد دنیا تحت سیطره‌ی کتاب و تحلیل‌های مارشال بوده‌اند، و این چیزی است که هم ویلن و هم میچل و هم سایر نهادگرایان به‌شدت به آن حمله کرده‌اند (برای مثال، ویلن ۱۸۹۸، ۱۹۰۹ و میچل ۱۹۱۰). ویلن از جهت‌های مختلفی تحلیل‌های مارشال را ناکارا می‌دانست. از جمله به دلیل عدم توجه به انحصاری‌های جزئی که در دنیای واقعی مشاهده می‌کرد و عدم توجه به متغیرهای کلان، یا چیزی که او آن را تولید ناخالص صنعت می‌نامید (گروچی، ۱۹۵۸).

در این راستا، ویلن، چارچوب اقتصاد کلان خود را در گروه‌های *ذی‌نفع و وضعیت هنرهای صنعتی* و هم‌چنین در *مهندس‌ها و نظام قیمت بسط داد*. او در این آثار خود مبانی نظری لازم برای چارچوب برنامه‌ریزی اقتصادی ملی را مطرح کرد، چارچوبی که به‌شکلی اجتناب‌ناپذیر او را به ملاحظات کلان کشاند. در راستای توجه به این ملاحظات کلان، ویلن به مقولاتی علاقه‌مند شد که آن‌ها را "محصول کلان" یا "محصول ناخالص کل" می‌نامید، دقیقاً همان چیزهایی که سال‌ها بعد مورد توجه و علاقه‌ی کینز و پیروان بی‌شمار آن قرار گرفت. مشخص نیست که آیا کینز با آثار ویلن آشنا بوده است یا خیر.

ب) نرخ بهره‌ی یک پدیده‌ی پولی است

همه‌ی ما می‌دانیم که کینز نوآوری‌های زیادی در علم اقتصاد داشته است. یکی از نوآوری‌های او آن می‌باشد که برخلاف پیشینیان خود نرخ بهره را یک پدیده‌ی پولی اعلام کرده است. "نظریه‌ی کلاسیک در خصوص نرخ بهره چیست؟ این چیزی است که همه‌ی ما مطابق آن رشد کرده و تقریباً تا همین تازگی‌ها بدون هیچ بحثی آن را پذیرفته‌ایم. ... با وجود این، تقریباً مشخص است که این سنت فکری نرخ بهره را به‌عنوان عاملی در نظر گرفته که تقاضای سرمایه‌گذاری را با تمایل به پس‌انداز متعادل می‌سازد" (کینز، ۱۹۷۳، ص ۱۷۵). اما کینز نظر دیگری داشت و نرخ بهره را یک پدیده‌ی پولی می‌دانست. "... چرا که معمولاً نرخ بهره به عنوان پاداش خرج نکردن در نظر گرفته می‌شود، حال آن که در حقیقت پاداش کنز خرج نکردن پول است" (همان، ص ۱۷۴).

در حقیقت، این که کینز بین مقدار پول و نرخ بهره رابطه برقرار می‌کند و می‌گوید، "... مقدار پول عامل دیگری است که همراه با رجحان نقدینگی، نرخ واقعی بهره را در شرایطی مشخص معین می‌کند" (همان، صص ۱۶۷-۱۶۸) چیزی است که سال‌ها قبل از او توسط وبلن انجام شده بود. یعنی این تنها کینز نبوده که اقدام به شکستن سنت ویکسل و اسلاف او کرده، بلکه وبلن نیز سال‌ها پیش از او چنین کاری کرده است. از نظر وبلن، نرخ بهره، آن چنان که مورد توجه اقتصاددانان مدرن است، اساساً یک پدیده‌ی پولی است. البته باید یادآوری کرد که وبلن به مانند کینز تلاش نکرده است یک تحلیل نظام‌مند از چگونگی تعیین نرخ بهره ارائه کند (وبلن، ۱۹۰۴).

ج) تقاضای مؤثر

یکی از مفاهیم مهمی که کینز در رد ادعای "عرضه، تقاضای خود را به وجود می‌آورد" مطرح کرده، بحث تقاضای مؤثر است. این مفهوم از جمله مفاهیمی است که نقشی کلیدی در نظریه‌ی عمومی کینز، به‌ویژه در موهوم نشان دادن ادعای اشتغال کامل و تأکید بر بیکاری غیرارادی، ایفا می‌کند. جالب است بدانیم که قبل از کینز این وبلن بوده که از مفهوم تقاضای مؤثر استفاده کرده است. وبلن در کتاب *نظریه‌ی بنگاه کسب و کار* این بحث را مطرح کرده که: "تولید بیش از حد یا مصرف کم‌تر از حد آن چنان که مردان کسب و کار با آن مواجه می‌شوند نه ناشی از توهم آن‌هاست، نه عذری برای فرار از بدهی‌های معوقه آن‌ها، بلکه حقیقتی انکارناپذیر از وقایع روزمره است. ... مازادی از کالاها وجود دارد، یا ابزارهایی که برای تولید آن‌ها به کار می‌رود،

بیش‌تر از آن چیزی که برحسب زمینه‌های پولی انتظار آن می‌رود - در حقیقت بیش‌تر از آن میزانی که تقاضای مؤثر، در قیمت‌هایی که می‌تواند هزینه‌های تولید کالاها را پوشش دهد و مقداری نیز به عنوان سود باقی گذارد، برای آن وجود دارد" (وبلن، نقل از وینینگ، ۱۹۳۹).

د) بحث کنترل

وقتی والتون همیلتون در سال ۱۹۱۹ مانیفست اقتصاد نهادگرا را برای اولین بار تنظیم می‌کرد، پنج ویژگی مهم را برشمرد و معتقد بود هر رویکردی که سودای نام نظریه‌ی اقتصادی را در سر می‌پروراند، باید این را برآورده کند. یکی از این ویژگی‌ها آن بود که، "نظریه‌ی اقتصادی باید با مسئله مدرن کنترل مرتبط باشد" (همیلتون، ۱۹۱۹).

همیلتون معتقد بود که برتری اقتصاد نهادگرا نسبت به اقتصاد ارتدوکس از آن جهت است که مسائل و مشکلات تغییر کرده‌اند. اما اقتصاد ارتدوکس هنوز دل‌مشغول نظریه‌پردازی در خصوص وضعیت‌های قبلی است. به عبارت دیگر، آن‌ها هنوز دل‌مشغول تبیین مکانیسم بازار بودند، در حال و هوایی که مربوط به دوران‌های قدیم‌تر می‌شد، در حالی که سازمان بازار تغییر کرده بود، ماهیت مبادلاتی که در آن رخ می‌داد متفاوت شده بود، واقعیات مربوط به مالکیت و فرصت‌ها به کلی دگرگون شده بود. از نظر همیلتون همه‌ی این مسائل، گرایش عمومی برای کنترل را افزایش داده بود. به همین دلیل، از نظر نهادگرایان مسئله‌ی اصلی اقتصاد به "جایگزین کردن بازار با دیگر اشکال «کنترل اجتماعی» یا این مسئله که «چگونه تولید برای سود را به عرضه‌ی بیش‌تر کالاهای مفید و افزایش رفاه تبدیل کنیم»" مبدل شد (میچل، ۱۹۲۳، نقل از راترفورد، ۲۰۰۷).

اما رجوع به کتاب نظریه‌ی عمومی کینز نشان می‌دهد که او نیز دغدغه‌ی این مسئله را داشته است. همان‌طور که می‌دانیم، یکی از مسائلی که موجب رنجش کینز شده بود عدم انطباق نظریه‌های اقتصاد نئوکلاسیک با واقعیات روزگار او بود، به طوری که او اصلی‌ترین کتاب خود را بیش از هر چیزی به مشکل روزگار خود، یعنی بیکاری اختصاص داد. از نظر کینز این عدم کفایت نظام اقتصادی برطرف‌شدنی نیست، مگر به کمک کنترل اجتماعی. در حقیقت، او در آخرین فصل از کتاب معروف نظریه‌ی عمومی، فصلی که بسیار مورد پسند کسانی است که گرایش‌ات نهادگرایانه دارند و از نظر اقتصاددانان ارتدوکس حاصل هذیان‌گویی و "لابالی‌گری‌های کینز در لحظات بی‌قیدی

اوست" (هنسن، ۱۹۵۳)، به این مسئله پرداخته است: "نظریه‌ی پیش گفته از برخی جنبه‌های دیگر به لحاظ دلالت‌هایش تا حدودی محافظه‌کارانه است. زیرا، گرچه بر اهمیت حیاتی استقرار انواع خاصی از کنترل‌های مرکزی در خصوص موضوعاتی می‌کند که اکنون به طور عمده به ابتکارات فردی واگذار شده است، [با این حال] حوزه‌های وسیعی از فعالیت وجود دارد که نیاز است بر آن‌ها اثر گذاشته شود. دولت مجبور خواهد بود دست به هدایت میل به مصرف بزند و این کار را باید تا حدودی از طریق شیوه‌های مالیات‌گیری، و تا حدودی از طریق تثبیت نرخ بهره و شاید تا حدودی هم از شیوه‌های دیگر انجام دهد" (کینز، ۱۹۷۳، صص ۳۷۷-۳۷۸). در حقیقت، در ادامه‌ی همین بحث است که موضوع را به اجتماعی‌سازی سرمایه‌گذاری منتهی می‌کند و از این نظر مورد انتقاد بسیاری از اقتصاددانان ارتدوکس قرار می‌گیرد.

ه) ارگانیک در نظر گرفتن نظام‌های اجتماعی

یکی از مشخصه‌های برجسته‌ی اقتصاد نهادگرا آن است که نظام‌های اجتماعی را ارگانیک در نظر می‌گیرند. در حقیقت، از نظر نهادگرایان، نظام‌های اقتصادی آن‌چنان نظام‌های پیچیده و درهم تنیده‌ای هستند که به هیچ وجه قابل تقلیل، آن هم به شکل مدل‌های صوری نئوکلاسیکی، به اجزا نیستند. در حقیقت، آن‌ها "به دنبال ارائه‌ی یک درک متفاوت از خود نظام اقتصادی بوده‌اند و نظام اقتصادی را یک سیستم از فعالیت‌های به هم مرتبط دانسته‌اند که مردم هر جامعه بر مبنای آن زندگی می‌کنند. در این سیستم بدنه‌ای از دانش، مهارت‌ها و ابزارهای از تجهیزات فیزیکی وجود دارد؛ این سیستم هم‌چنین شامل شبکه‌ی پیچیده‌ای از روابط شخصی است که رسوم، آداب، عواطف و عقاید جزمی موجب تقویت آن می‌شود" (وبلن، نقل از استنفیلد، ۱۹۹۹).

اما مهم است بدانیم که کینز نیز بینشی شبیه بینش نهادگرایان دارد. از نظر او ساختارهای اجتماعی که ما از آن‌ها تجربیات مستقل داریم به طور عمده ارگانیک هستند نه ذره‌وار، و این موضوع در عمل سبب می‌شود که نتوانیم اتکای صرف به استنتاجات آماری و منطقی صوری داشته باشیم. هم‌چنین، پیچیدگی نظام اقتصادی باعث می‌شود که قلمرو دانش مستقیم هر فرد محدود شود (داو، ۱۹۹۵).

۵- شباهت‌های عملی

همان‌طور که گفتیم دهه‌های آغازین قرن بیستم اقتصاد جهان، به ویژه آمریکا، دستخوش تحولات عظیمی شده بود، به‌طوری که هم کینز و هم نهادگرایان دیگر

نظریه‌های اقتصادی موجود را رضایت‌بخش نمی‌یافتند، از این نظر که این نظریه‌ها دیگر توان تبیین واقعیت‌هایی که مشاهده می‌کردند را نداشتند. اوج این وضعیت را می‌توان در سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۹۲۰، یعنی سال ۱۹۲۹ که رکود بزرگ تحقق یافت مشاهده کرد.

در طی این سال‌ها، بیکاری وحشتناکی بر دنیا حاکم شده بود. نئوکلاسیک‌ها، به طور مثال پیگو، علت بیکاری دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ را ناشی از بالا بودن نرخ دستمزد می‌دانستند. بالا بودن آن نیز به واسطه‌ی دخالت دولت است، بنابراین، از نظر پیگو، علاج این بیکاری، "عدم دخالت دولت در بازار کار و در رابطه با تعیین دستمزد است تا اقتصاد بتواند با مکانیسم خودکار رقابت کامل به طور آزاد و بدون مانع موجبات برقراری تعادل اشتغال کامل را فراهم کند" (تفضلی، ۱۳۸۸، ص ۳۶۴). به اعتقاد تفضلی، نئوکلاسیک‌ها بیکاری ناشی از کمبود تقاضای کل را نیز منتفی می‌دانستند، چرا که با انعطاف‌پذیری دستمزد پولی و به ویژه قیمت و نرخ بهره، هرگونه انحرافی از تعادل اشتغال کامل خودبه‌خود تعدیل شده و تعادل اشتغال کامل دوباره برقرار می‌شود. این‌گونه استدلال‌ها مورد پذیرش کینز نبوده‌اند.

اکنون همه‌ی ما به خوبی می‌دانیم که کینز به مانند نهادگرایان بر این باور بوده است که ناهماهنگی‌های به وجود آمده در نظام اقتصادی از طریق مکانیسم بازار قابل حل نبوده و این نظام قادر نیست که وضعیت تعادل همراه با اشتغال کامل را به وجود آورد. در حقیقت، آن‌چه در دنیای واقعی بین متغیرهای کلان اقتصادی، یعنی سرمایه‌گذاری، مصرف، تولید، اشتغال رخ داده بوده ناسازگاری شدیدی با نظریه‌های اقتصاد ارتدوکس داشته و شرایط به گونه‌ای بوده است که به هیچ وجه اقتصاددانان واقع‌گرا نمی‌توانستند بپذیرند که مکانیسم‌های خود تعدیل‌کننده‌ی فرضی موجود در نظریه‌های اقتصادی در عمل توان بازگرداندن اقتصاد به وضعیت عادی را داشته باشد.

در حقیقت، آن‌چه به خوبی از متون نهادگرایی قابل برداشت است، آن است که نهادگرایان نیز به مانند کینز، هرگز دلخوش به مکانیسم‌های طراحی شده توسط نظریه‌های اقتصادی که حاصل آن برقراری تعادل بین همه بازارها است نبوده‌اند و از این نظر به سختی حامی نسخه‌های سیاستی برای هدایت و کنترل نظام اقتصادی بوده‌اند. شاید بتوان طبق اظهارات میلر (۲۰۰۳) گفت که، این دو رویکرد هنجاری‌تر از رویکرد مرسوم هستند و از این نظر قرابت بیش‌تری با هم و تفاوت فاحش‌تری با اقتصاد مرسوم دارند.

۶- نتیجه‌گیری

در این مقاله تلاش کردیم به بررسی یکی از موضوعات و پرسش‌های مهم مرتبط با افول اقتصاد نهادگرا در اواخر دهه‌ی ۱۹۳۰ بپردازیم.^۱ البته، پیش از ما برخی از اقتصاددانان، در تحقیقات خود ضمن مطالعه‌ی مباحث کینز و مقایسه‌ی آن با بحث‌های نهادگرایان، انطباق نسبی باورهای کینز با باورهای نهادگرایان را نشان داده‌اند. از جمله این افراد می‌توان از وینینگ (۱۹۳۹)، پترسون (۱۹۷۷)، کارابلی (۱۹۸۸) و فاستر (۱۹۹۱) نام برد. در این مقاله تا حدودی از بحث‌های آن‌ها استفاده شده‌است، البته با تفسیر و بیانی متفاوت از آن‌ها.

ضمن آن‌که، نکات جدید و مهمی را نیز مطرح کرده‌ایم. اولاً، از طریق ارائه‌ی یک تقسیم‌بندی سه سطحی که کلیت یک اندیشه و مکتب فکری را به سه سطح مختلف فلسفی، نظری، و عملی تقسیم می‌کند، طرح جدیدی درانداختیم که از طریق آن توانستیم از برخی جهات هم فهم بهتری از موضوع ارائه کنیم و هم توانستیم نسبتاً کامل‌تر از مطالعات قبلی موضوع را تحلیل کنیم. ثانیاً، زیر هر سرفصل هم نکات پیشینیان را با تفسیر و محتوای متفاوتی بیان کردیم (هم‌چون بحث پولی بودن نرخ بهره و تقاضای مؤثر)، و هم این‌که موضوعات جدیدی را که پیش از این به آن‌ها پرداخته نشده بود مطرح کردیم. برای مثال، یکی از مهم‌ترین موضوعات، بحث معرفت‌شناسی کینز بود که نشان دادیم قرابت‌های قابل توجهی بین آن و مبانی معرفتی اقتصاد نهادگرا وجود دارد. هم‌چنین، با تأکید بر اهمیت پرهیز از نگرش‌های حدی نشان دادیم که هم نهادگرایان و هم کینز یک چنین بینشی داشته‌اند. به‌ویژه، کینز را با وبلن مقایسه کردیم و نشان دادیم که هر دوی آن‌ها در نگرش‌های خود از حالت‌های حدی فردگرایی و کل‌گرایی پرهیز کرده‌اند. برخلاف اقتصاددانان ارتدوکس که هنوز هم به فردگرایی اعتقاد راسخی دارند. نشان دادیم که کینز در دلیل انحراف خود از اقتصاد ارتدوکس به نتیجه‌ای می‌رسد که انطباق زیادی با بینش‌های وبلن و سایر نهادگرایان دارد. هم‌چنین، نشان دادیم که رویکرد آن‌ها چگونه از حالت ایستایی که بزرگان اقتصاد

۱- در اینجا به نظر می‌رسد ضرورت دارد به یک نکته‌ی مهم اشاره شود، در این مقاله فرضیه‌ای خاص را مورد بررسی قرار نداده‌ایم، البته به آن شکلی که در برخی از مجلات رایج است. در حقیقت، در این مقاله به دنبال بررسی یک گزاره‌ی خاص در خصوص واقعیات مربوط به یک پدیده‌ی مشخص و بر اساس روش‌های آماری نبوده‌ایم، بلکه هدف ما بیش‌تر یافتن قرابت‌های موجود بین اندیشه‌های کینز و نهادگرایان بوده است. با وجود این، خود این موضوع در قالب یک پرسش مهم در تاریخ اندیشه‌های اقتصادی (آیا ظهور کینز موجب افول نهادگرایی شد؟) و یک فرضیه‌ی ضمنی مورد بررسی قرار گرفته است. فرضیه‌ی ضمنی مقاله این است: اندیشه‌های کینز به نهادگرایان قدیم بیش‌تر قرابت دارد تا به اقتصاددانان جریان اصلی. البته این فرضیه با روشی متفاوت بررسی شده است.

مرسوم، یعنی افرادی هم‌چون یانگ (۱۹۲۷)، استاد چمبرلین، به آن صحنه می‌گذاشتند فاصله گرفته است.

هم‌چنین، نشان دادیم که آن‌ها به نظریه‌های اقتصادی به عنوان یک بازی فکری (که برای لذت بردن انجام می‌شود) نگاه نمی‌کردند، و از این نظر به خوبی فرزند زمان خود بوده‌اند. یعنی به محض آن‌که تغییرات اساسی در محیط خود احساس کردند و دیدند که نظریه‌ی مرسوم قابلیت پاسخ‌گویی به شرایط جدید را ندارد از آن روی برگرداند، و از قضا به نتایجی دست یافتند که در بسیاری جهات مشابه بوده است. جمله معروف کینز، مبنی بر این‌که "در بلندمدت همه‌ی ما خواهیم مرد" به خوبی شاهد مثالی بر این مدعاست که او از عدم انطباق نظریه‌های اقتصاد ارتدوکس با واقعیات ناخرسند بوده است.

از دیگر نکاتی که ما در این مقاله به آن اشاره کردیم، بحث ارگانیک بودن نظام‌های اقتصادی، و اهمیت مسئله‌ی کنترل از نظرگاه این دو مکتب می‌باشد. و یافته‌های دیگری که از ذکر دوباره‌ی آن‌ها در این‌جا خودداری می‌کنیم، اما به کمک آن‌ها توانستیم نشان دهیم که بین اقتصاد نهادگرا و اقتصاد کینز، نه اقتصاد کینزی، قرابت‌های زیادی وجود دارد. در حقیقت اگر عاملیت انسان و در این مورد خاص، اقتصاددانان جریان اصلی، نقشی نداشت، اقتصاد کینز بیش از آن‌که به عاملی برای افول نهادگرایی تبدیل شود، به عاملی برای تقویت آن تبدیل می‌شد. این درست چیزی است که ما در اقتصاد پساکینزی شاهد آن هستیم. رویکردی که در بسیاری از ابعاد خود به نهادگرایی نزدیک است، به طوری که بسیاری از صاحب‌نظران آن در زمینه‌ی نهادگرایی نیز دست به قلم هستند و در مجله‌ی موضوعات اقتصادی مقالاتی را چاپ می‌کنند. به هر حال به نظر می‌رسد، اقتصاددانان ارتدوکس به ناحق سکه‌ی کینز را به نام خود ضرب کردند و از صلب کینز فرزند بیرون آوردند که چون رابینسون به درستی آن را "کینزینیسیم نامشروع" نامیده است.

به همین دلیل، در این مقاله ما تلاش کردیم نشان دهیم کینز بیش از آن‌که به اقتصاد مرسوم نزدیک باشد به دگراندیشانی هم‌چون نهادگرایان نزدیک است. البته، کسانی که علاقه به این گونه موضوعات داشته باشند می‌توانند بر روی برخی دیگر از ابعاد مسئله تمرکز کنند و تحلیل‌های جدیدتری ارائه کنند. برای مثال، از جمله موضوعاتی که می‌توان بر روی آن‌ها متمرکز شد، تعریف علم اقتصاد می‌باشد. اقتصاددانان مرسوم علم اقتصاد را، طبق تعریف لایونل رابینز علم کمیابی تعریف می‌کنند. می‌توان نشان داد که نه کینز و نه وبلن و نه هیچ یک از نهادگرایان، به این

مسئله باور نداشته‌اند. در حقیقت کینز هیچ دلیل ذاتی برای کمبود، خصوصاً کمبود سرمایه قائل نیست. به همین قیاس، از نظر وبلن و سایر نهادگرایان، پیشرفت فناوری نه تنها موجب به وجود آمدن تغییرات اساسی می‌گردد، بلکه خصایص و میزان آن عواملی که کمیاب در نظر گرفته می‌شوند را به شدت تغییر می‌دهند.

فهرست منابع

- ۱- تفضلی، فریدون. (۱۳۸۸). تاریخ عقاید اقتصادی: از افلاطون تا دوره‌ی معاصر. نشر نی، چاپ نهم، تهران.
- ۲- رئیس دانا، فریبرز. (۱۳۸۳). رویکرد و روش در اقتصاد. نشر آگاه، چاپ اول.
- ۳- ساموئلسون، پل. (۱۳۴۳). اقتصاد. جلد اول، ترجمه‌ی دکتر حسین پیرنیا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- ۴- غنی‌نژاد اهری، موسی. (۱۳۷۶). مقدمه‌ای بر معرفت‌شناسی علم اقتصاد. مؤسسه‌ی عالی پژوهش در برنامه‌ریزی و توسعه.
- ۵- گالبرایت، جان کینت. (۱۳۵۳). سرمایه‌داری آمریکا: نظریه‌ی قدرت هم‌سنگ. ترجمه‌ی آرسن نظریان، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران.
- ۶- لیارد، پی. آر. جی.، ا. ا. والترز. (۱۳۷۷). تئوری اقتصاد خرد. ترجمه‌ی عباس شاکری، نشر نی، چاپ اول.
- 7- Arrow, Kenneth J. (1994). Methodological individualism and Social Knowledge. Richard T. Ely Lecture.
- 8- Arthur F. Burns, ed. (1952). Wesley Clair Mitchell: The Economic Scientist. National Bureau of Economic Research.
- 9- Carabeli, Anna M. (1988). On Keynes's Method. New York, St. Martin's.
- 10- Chase, R. (1975). Keynes and US Keynesianism: A Lack of Historical Perspective and the Decline of the New Economics. Journal of Economic Issues, Vol. 9 (3), September, pp. 441-70.
- 11- Commons, John R. (Dec, 1931). Institutional Economics. The American Economic Review, Vol. 21, No.4, PP.648-657.
- 12- Commons, John R. (1934). Institutional Economics. New York, The Macmillan Company.
- 13- Dow, S. C. (1995). The Appeal of Neoclassical Economics: some Insights from Keynes's Epistemology. Cambridge Journal of Economics, 19, 715-733.
- 14- Foster, G. P. (June, 1991). The Compatibility of Keynes's Ideas with Institutionalist Philosophy. Journal of Economic Issues, Vol. XXV, No.2.

- 15- Gruchy, Allan G. (1984). *Modern Economic Thought: The American Contribution*. New York.
- 16- Gruchy, Allan G. (May, 1958). *The Influence of Veblen on Mid-Century Institutionalism*. *The American Economic review*, Vol. 48, No.2, *Papers and Proceedings of the Seventieth Annual Meeting of the American Economic Association*. pp.11-20.
- 17- Hamilton, Walton H. (Mar. 1919). *The Institutional Approach to Economic Theory*. *The American Economic Review*, Vol. 9, No.1, Supplement, *Papers and Proceedings of the Thirty Annual Meeting of the American Economic Association*, pp. 309-318.
- 18- Hansen, Alvin H. (1953). *A Guide to Keynes*, New York, McGraw-Hill.
- 19- Hayek, Friedrich Von. (1976). *Individualism and economic order*, Routledge & Kegan Paul.
- 20- Hodgson, Geoffrey M. (March, 1998). *The Approach of Institutional Economics*, *Journal of Economic Literature*, Vol. XXXVI, PP.166-192.
- 21- Hodgson, Geoffrey M. (June 2000). *What is the Essence of Institutional Economics?*, *Journal of Economic Issues*, Vol. XXXIV, No. 2.
- 22- Hodgson, Geoffrey M. (2002). *A Modern Reader in Institutional and Evolutionary Economics*. *European Association for Evolutionary Political Economy*.
- 23- Hodgson, Geoffrey M. (2004). *The Evolution of Institutional Economics; Agency. Structure and Darwinism in American Institutionalism*” Routledge.
- 24- Hodgson, Geoffrey M. (2007). *Meanings of Methodological Individualism*, *Journal of Economic Methodology*. 14 (2), June, pp. 211-26.
- 25- Kasper, W. and Streit, M. E. (1998). *Institutional Economics: Social order and Public Policy*. Edward Elgar.
- 26- Keynes, J. M. (1973). *The General Theory of Employment, Interest, and Money*, in the *Collected Writings of J. M. Keynes*. Volume VI, *The Royal Economic Society*.
- 27- Keynes, J. M. (Feb. 1937). *The General Theory of Employment*. *The Quarterly Journal of Economics*, Vol. 51, No. 2, pp. 209-223.
- 28- Kilpinen, E. (June 2003). *Does Pragmatism Imply Institutionalism?*. *Journal of Economic Issues*, Vol. XXXVII, No. 2.
- 29- Lawson Tony. (2005). *The Nature of Institutional Economics*. *Evol. Inst. Econ. Rev.* 2 (1): 7-20.
- 30- Mayhew, Anne. (September 1987). *The Beginnings of Institutionalism*. *Journal of Economic Issues*, Vol. XXI, No. 3.
- 31- Miller, E. S. (March 2003). *Evolution and Stasis: The Institutional Economics of David Hamilton*. *Journal of Economic Issues*, Vol. XXXVII, No. 1.
- 32- Mitchell, Wesley C. (Mar 1910). *The Rationality of Economic Activity*. *The Journal of Political Economy*, vol.18, No.3. pp. 197-216.

- 33- Neale, Walter C. (Dec 1991). Who Saves? The Rich, the Penniless, and everyone Else. *Journal of Economic Issues*, 25-4; pp. 1160-1166.
- 34- Peterson, W. C. (June 1977). Institutionalism, Keynes and the Real World. *Journal of Economic Issues*, Vol. XI, No 2, pp. 201-221.
- 35- Radzicki, Michael J. (March 2003). Mr. Hamilton, Mr. Forrester, and A Foundation for Evolutionary Economics. *Journal of Economic Issues*, Vol. XXXVII, No. 1.
- 36- Radzicki, Michael J. (September 1988). Institutional Dynamics: An Extension of the Institutionalist Approach to Socioeconomic Analysis. *Journal of Economic Issues*, Vol. XXII, No 3.
- 37- Rutherford, Malcolm. (June 2000). Institutionalism Between the Wars. *Journal of Economic Issues*, Vol. XXXIV, No.2.
- 38- Rutherford, Malcolm. (2001). Institutional Economics: Then and Now. *The Journal of Economic Perspectives*, Vol. 15, No. 3, (Summer), pp.173-194.
- 39- Rutherford, M. (2007). American Institutional Economics in the Interwar Period, in *A Companion to the History of Economic Thought*. Edited by: Warren J. Samuels, Jeff E. Biddle, and John B. Davis, Blackwell Publishing Ltd.
- 40- Seckler, David. (1975). Thorstein Veblen and the Institutionalists, the Macmillan Press LTD.
- 41- Shute, Laurence. (1997). John Maurice Clark: A Social Economics for the Twenty-First Century. London, Macmillan
- 42- Stanfield, J. R. (June 1999). The Scope, Method, and Significance of Original Institutional Economics. *Journal of Economic Issues*, vol. XXXIII, No.2.
- 43- Stanfield, J. R. and M. Wrenn, (Fall 2005). John Kenneth Galbraith and Original Institutional Economics. *Journal of Post Keynesian Economics*, Vol. 28, No. 1.
- 44- Veblen, Thorstein. (1898). Why is Economics not An Evolutionary Science?. *The Quarterly Journal of Economics*, Vol.12, No. 4 (Jul.), 373-397.
- 45- Veblen, Thorstein. (1904). *The Theory of Business Enterprise*. NeW York.
- 46- Veblen, Thorstein. (Nov 1909). The Limitation of Marginal Utility. *the Journal of Political Economy*, Vol. 17, No.9, pp. 620-636.
- 47- Veblen, Thorstein. (1964). *What Veblen Taught: Selected Writings*. Edited by: W. C. Mitchell, New York.
- 48- Vining, R. (February-December, 1939). Suggestions of Keynes in the Writings of Veblen. *Journal of Political Economy*, Vol. XLVII, pp. 692-704.
- 49- Viskovatoff, A. (2003). Rationalism and Mainstream Economics. *Journal of Economic Methodolgy* 10:3, 397-415, Sep.
- 50- Weintraub, S. (Autumn 1975). The Keynesian Light that Faild. *Nebraska Journal of Economics and Business*, Vol. 14 (4), pp.3-20.

- 51- Weintraub, E. Roy. (Winter 1975). Uncertainty and Keynesian Revolution. *History of Political Economy*, Vol. 7 (4), pp. 530-48.
- 52- Young, A. A. (1927). Economics as Field of Research. *The Quarterly Journal of Economics*, Vol. XLII.